

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود به مناسبت قاعده تجاوز و قاعده فراغ، بنا شد که متعرض روایات بشویم ببینیم از روایاتی که در مقام وارد است به اصطلاح چه مطلبی نهایتا استظهار می شود، وحدت قاعدتین یا دو تا قاعده، این را به اصطلاح بررسی بکنیم. روایاتی را اول شروع کردیم از کتاب جامع الاحادیث در این جلد دومی که چاپی که داریم صفحه ۴۱۲ به بعد، در صفحه ۴۱۳ حدیثی را از تهذیب نقل می کند، فعلا این حدیث را عرض کردیم منفردا از طریق شیخ طوسی و عند الکتب الاربعه به ما رسیده، این حدیث را مرحوم شیخ طوسی چون همان جلد اول است با سند کامل نقل کرده، خبرنا الشیخ، البته این جا که ننوشته اما آن زمان هنوز شیخ مفید زنده بودند، عن احمد ابن محمد که پسر ابن الولید است و توضیحاتی راجع به ایشان گذشت، عن ایبه که راجع به ایشان در خلال بحث ها زیاد صحبت کردیم، شخصیت علمی ایشان، عن سعد ابن عبدالله. شواهد خیلی قوی است که کتاب مال کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله باشد و این اجازه شیخ طوسی به کتاب الرحمة باشد، به احتمال خیلی قوی، الان به هر حال در این جلد اول چون شیخ و مقداری از جلد دو سند را به طور کامل می آورد فعلا تشخیص دقیق این که از چه مصدری است مشکل لکن شواهد این طور است لکن فیما بعد شیخ غالبا به همان شخص ابتدا می کند مثلا می گوید سعد ابن عبدالله که عرض کردیم اگر از این پنج کتابی باشد که نجاشی اسم برده عادتاً از کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله است که بدون شک یکی از کتب معروف در آن زمان در قم بوده، به هر حال طبیعتاً هر کتابی موافق و مخالف و نکاتی دارد و چون الان کتاب به نحو کامل یا حتی یک قطعه کتاب، دو صفحه یا سه صفحه کتاب فعلا در اختیار ما نیست منهج این کتاب و روش این کتاب را الان فعلا نمی توانیم چیزی بگوییم، فقط عنوان کتاب که کتاب الرحمة است احتمالا مشعر به این باشد که ایشان مثل کلینی قائل به تخییر بین روایات بوده و در کتاب روایات معارض را هم آورده، روایات معارض را متعرض شده و هدفش این بوده که شما مخیرید در عمل به هر کدام از این روایت ها.

به هر حال فعلا در این باره خیلی معلومات نداریم، مرحوم نجاشی هم یک عبارتی درباره کتاب الرحمة دارد که من کرارا عرض کردم شاید چهل سال رویش فکر کردم اما به نتیجه نرسیدم که مراد جدی مرحوم نجاشی از آن عبارت چیست، و اجمالا کتاب در قم لا اقل در همین خطی که مرحوم شیخ صدوق و این ها بودند جای خاصی داشته، شیخ صدوق وقتی که مصادر خودش را ذکر می کند که روایات من از کتب مشهور است به نظرم اولین کتاب، کتاب الرحمة است، اولش به نظرم کتاب الرحمة است، در این که کتاب الرحمة است که جای شک ندارم اما به نظرم اول هم هست، اولین کتابی را که ایشان نام می برد کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله رحمه الله است، علی ای حال اصولا بعید نیست که نسخه ای از کتاب نوادر بزنی در اختیار ایشان بوده و از آن کتاب نقل کرده، این احتمالش قوی است.

عن احمد ابن محمد ابن عیسی، ایشان از بزرگان قم است که به کوفه آمده و میراث های کوفه را به قم آورده که شواهد زیاد داریم که کتاب بزنی توسط ایشان به قم آمده، بزنی کتاب نوادر هم دارد، کتاب جامع هم دارد و از اجلای اصحاب است.

عن احمد ابن محمد ابن عیسی، بعد نیست طریق ایشان به کتاب نوادر باشد.

عن احمد ابن محمد ابن ابی نصر و این نسخه کتاب بزنی در قم توسط احمد خیلی رائج بوده، همین قرب الاسناد آن چه که از بزنی نقل می کند توسط احمد اشعری است، کلینی توسط ایشان زیاد نقل می کند، به هر حال یکی از طرق بسیار خوب به کتاب نوادر است.

پس شواهد نشان می دهد که مصدر اصلی آن بوده بعد به کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله رسیده است.

عن عبدالکریم ابن عمرو، ایشان واقفی است و شاید هم احتمالا جز اعلام واقفی ها باشد، در یک مورد در رجال مرحوم شیخ تعبیر کرده واقفی خبیث، در بقیه موارد نه، نجاشی گفته ثقة، اما شیخ در یک مورد دارد واقفی خبیث و به مناسبتی هم که در غیبت نقل می کند که این واقفی ها پول گرفتند اسمشان هم آن جا آمده، جز آن اصحاب پول آمده است.

عن عبدالکریم ابن عمرو الخثعمی، که خبر نمی شود انکار کرد شخصیت بزرگی است، الانش هم با قطع نظر از واقفی بودنش نسبتا در کتب اربعه روایاتش زیاد است، نسبتا موجود است و هم نسبتا بزرگان که مخصوصا بزنطی، بزنطی زیاد از ایشان نقل می کند، هم بزرگان از ایشان نقل کردند و هم خود ایشان از اجلای اصحاب نقل کردند

عن عبد الله بن أبي يعفور

که خبر مرد جلیل القدر و بزرگواری است.

اصطلاحا به این سند موثق می گویند با قطع نظر از اشکال در پسر ابن الولید، اگر جهالت ایشان را در نظر بگیریم سند مشکل پیدا می کند، اگر همان توثیق عام مشایخ را قبول بکنیم به خاطر وجود این شخص واقفی روایت را موثق می گویند، موثق ابن ابی عمرو، البته این موثق تقریبا مضمونش در همین بحث قاعده فراغ زیاد علی الالسن جاری شده، زیاد است نه این که کم آورده باشد، موثق ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله (ع)، قال: إذا شککت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیره، ضمیر غیره معلوم نیست به وضو بر می گردد یا به شیء
فلیس شکک بشیء.

این خیلی معروف است، فشکک لیس بشیء

انما الشک إذا كنت فی شیء لم تجزه

اگر از آن تجاوز نکردی اما اگر از آن تجاوز کردی دیگر آن شک تو ارزشی ندارد، این متنی است که مرحوم شیخ طوسی آورده از این روایت منفردا، عرض کنم این روایت مبارکه به طور کاملش از کتاب همین نوادر توسط ابن ادریس نقل شده، فعلا هم جای دیگر نداریم پس در کتب اربعه این یک تکه اخیرش توسط شیخ طوسی منفردا نقل شده که به احتمال قوی چون از این جور چیز هایی که خیلی همچنین حالت شذوذ دارد غالبا از کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله است، در همین چاپ این کتاب که در اختیار بنده هست در صفحه ۴۰۰ در همین ابواب الوضو باب ۲۷ حدیث شماره ۱۵ ایشان نوشته سرائر نقلا من نوادر احمد ابن محمد ابن ابی نصر البزنطی،

مرحوم سرائر از کتاب بزنطی از دو کتاب ایشان استطراف کرده، به اصطلاح ما طرفه، تحفه هایش را در آورده، یکی از نوادر بزنطی است و یکی هم از جامع بزنطی است، و استطرفنا من کتاب الجامع و چون بزنطی مشهور بوده غالباً بنایشان به این است که سند مرحوم ابن ادریس به بزنطی مثلاً چون کتاب مشهوری است قابل قبول است، البته این که با مستطرفات باید چکار کرد بحث خاصش را دارد که الان متعرض نمی شویم و بعضی از صحبت ها را در خلال همین بحث ها اشاره کردیم.

به هر حال از دو کتاب بزنطی به نام نوادر و جامع و تصادفاً در کتاب جامع گاهی احادیثی که خیلی مشهور است مصدرش همین است، إنما علينا التاء الاصول و علیکم تفریع، تا آن جایی که فعلاً بنده می دانم مصدرش منحصر است به همین مرحوم سرائر ابن ادریس از کتاب جامع بزنطی، فعلاً جای دیگر ندیدیم، و خیلی هم معروف به صحیح بزنطی عن الرضا علیه السلام شده، این روایت صحیح را گرفتند و سعی کردند، البته جاهای دیگر هم هست، در شیخ هم در عده ای از روایات تعبیر به صحیح می کند از همین سرائر است و دیگران. وارد این بحث چون نمی خواهیم بشویم سابقاً متعرض شدیم

و عرض کردیم آنی که چون جاهای دیگر چیزهای دیگر هم نوشته شده آنی که تا آخر ما از آقای خوئی شنیدیم، حالا بعد اگر عوض کردند چه عرض کنیم، ایشان مستطرفات را قبول نداشتند مراسیل می دانستند، إلا کتاب نوادر المصنف یا مصنفین محمد ابن علی ابن محبوب چون به خط شیخ طوسی پیش ایشان بود و بقیه کتب را قبول نداشتند.

علی ای حال و ما یک توضیحاتی عرض کردیم، نوادر ظاهراً نوادرش درست بوده، این کلماتی که آقایان فرمودند چون بیشتر نکته های رجالی است، شواهد موجود ما حاکی است آن چه که از نوادر نقل کرده ظاهراً درست است اما آن چه که از کتاب جامع بزنطی نقل کرده ظاهراً اشتباه کرده، ظاهراً و العلم عند الله، یک کتابی بوده خود نوشته الجامع، یا خودش یک کتابی است مجموعه روایاتی است که گفتند این مثلاً جامع است، ایشان هم خیال کرده جامع مال بزنطی است، این کتابی که ایشان ازش نقل کرده قطعاً کتاب جامع بزنطی نیست، شواهدی که در نقل ها موجود است همین روایت إنما علينا التاء الاصول هم اصل ندارد، خیلی مشهور است اما اصل ندارد، به عنوان صحیح بزنطی.

.....

علی ای حال کیف ما کان این کتاب جامع ایشان، یک وقتی توضیحاتش را عرض کردیم دیگر حال تکرار نداریم جایش هم این جا نیست، آن جامع ایشان مال بزنطی نیست، اشتباه کرده، عرض کردیم ابن ادریس بد نبوده، نسخه داشته، روی نسخه هم کار کرده با این که نسبتا جوان بود و با این که به حجیت خبر هم معتقد نبوده، یکی از افرادی که مخصوصا در حله در نسخه مثلا فرض کنید زیارت عاشورا و دیگران اسم ایشان برده می شود خود مرحوم ابن ادریس است، انصافا نسبت به خودش، همین مجموعه ای که در آخر سرائر آورده نشان می دهد که مرد مطلعی است اما چون به حدیث اعتقاد ندشاته و قائل به حجیت خبر نبوده تخصصی در این جهت ندارد، مشکل ایشان این است، پشت کتاب نوشته جامع خیال می کرده جامع بزنطی است، عرض کردیم آن کتابی که در اختیار ایشان بوده یک مجموعه بوده، در لغت عربی اصطلاحا ما به فارسی مجموعه می گوئیم، آن ها می گویند جامع، مثلا مجموعه احادیث حسنه، مجموعه احادیث صحیحه، همین جامع بخاری همین است، الجامع الصحیح یعنی مجموعه روایات صحیح، مرادش این است، آن ها اصطلاحا جامع و جوامع می گفتند ولی ما مجموعه و مجموعات و مجامعی می گوئیم، اصطلاح فارسی ما این است، این یک مجموعه ای بوده حالا ایشان تصور کرده، حالا فعلا چون می گوید روایت از آن جا نیست مثلا یک کتابی دیده پشت کتاب نوشته کتاب ابان، خیال کرده این مال ابان ابن تغلب است و تعجب است که خود ایشان توجه نکرده، این خیلی تعجب آور است چون نوشته ابان ابن تغلب صاحب الباقر و الصادق علیهما السلام، آن وقت در این روایات با دو واسطه از امام رضا نقل می کند، خب نوشته صاحب الباقر با دو واسطه از امام رضا؟! ایشان به قلم خودش آورده باید تنبه پیدا می کرد که این معقول نیست، حالا احتمالا پشت کتاب ابان نوشتند به ذهنش هم آمده که این ابان ابن تغلب مشهور است، و عجیب این نوشته: من ذلک ما استطرفنا من کتاب ابان ابن تغلب صاحب الباقر و الصادق علیهما السلام، آخر معقول است که صاحب الباقر و الصادق با دو واسطه همین شخص از حضرت رضا نقل بکند؟ آخر آدم باید یکمی هم خودش ببیند که چه چیزی می نویسد، با دو واسطه! احتمال کتاب ابان ابن محمد بجلی بوده ایشان به ابان ابن تغلب اشتباه کرده است و اجمالا آن چه که در اختیار ایشان بوده اجمالا مجموعه ای از کتب بوده که در قرن ششم در اختیار ایشان قرار گرفته، خوب هم هست یعنی ما الان باید کار بکنیم، حالا ایشان آن چیزی را که دیده ما وجده را نقل کرده و

دیگر اشتباهاتش را ما باید درست بکنیم اما این نادر بنظری احتمالا درست باشد چون جا های دیگر نقل داریم که همین طور است و حتی احتمالا نسخه خوبی از نادر بوده چون همین صفحه ۴۰۰ که الان خدمتتان عرض کردم ذیلش این است فإذا، این جا شیخ دارد إذا، این فاء افتاده، خبر معلوم است، فإذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیره فلیس شکک بشیء انما الشک فی شیء و لم تجزه، یک واو هم دارد، در نسخه شیخ واو ندارد، انما الشک فی شیء لم تجزه، آنی هم که الان در کتب اصولی ما معروف است بدون واو است، انما الشک إذا كنت فی شیء، خیلی متنش با متن شیخ تقریبا به استثنای یک واو و فاء خیلی شبیه هم است، مثل هم است، من دقت کردم دو تا متن مثل هم اند، این نشان می دهد که نسخه واحده ای بوده و نسخه درست حسابی بوده، ابن ادریس هم انصافا کم نگذاشته در این قصه.

به هر حال شواهد موجود ما حاکی است که این کتاب از کتاب نادر بنظری بوده، ظاهرا همان نسخه ای است که در اختیار کلینی بوده، همان نسخه ای است که در اختیار سعد بوده، این نسخه بعد ها در قرن ششم در اختیار مرحوم ابن ادریس قرار گرفته، فقط ابن ادریس در نقلی که دارد یک قطعه اول هم دارد، آن قطعه اولش را هیچ کس نقل نکرده یعنی الان متن روایت ابن ابی یغفور در حقیقت دو تا مطلب است، یکی حالا اسمش را صدر، صدر نیست دو تا سوال جداگانه است، یعنی این قطعه ای که الان نقل شده، طبعا کتاب یکی بوده اما این قطعه ای که الان از نقل شده توسط مرحوم ابن ادریس دو قطعه است، آنی که توسط شیخ طوسی است قطعه دوم است، آن فقره اولی در کلمات ابن ادریس در هیچ کتابی از کتاب های ما به عنوان کتاب بنظری نیامده است، آن قطعه اولیش، قطعه دوم حالا غیر از کتاب سرائر فقط در کتاب شیخ طوسی آمده، در کافی و فقیه هم نیامده و راویش هم یکی از بزرگان واقفی هاست، عبدالکریم، مسلم واقفی است، حالا اگر شهادت شیخ، حالا شیخ از کجا فهمیده واقفی ها خبیث اند، خبث این شخص از کجا چون سابقا عرض کردم که تکرار نمی کنم، واقفی ها کلا دو جور بودند، یک عده می گفتند حضرت رضا اشتباه کرده، حضرت رضا مرد ملا، فاضل، متدین، خوب، عالم لکن اشتباه کرده، خیال می کند پدرش فوت کرده، پدرش زنده است، ابن جوری، یک عده ای مقابل این ها راجع به حضرت می گفتند و اهانت به حضرت می کردند. اصطلاحا به این ها واقفی متعصب یا واقفی خبیث یا کان

يعاند في الوقف، اين ها كسانی بودند كه نستجير بالله به حضرت اهانت می كردند، به همین تضاد كلماتی كه عرض شدم شما بكار ببرید، ديگر تلفظش نکنیم، علی ای حال اين كه اين عبدالکريم ابن عمرو از بزرگان واقفيه است جای شكش نیست، بعضی ها گفتند كه اين واقفی نیست اما انصافا خیلی ضعیف است احتمالش، مضافا به اين كه مثلا دو سه تا روایت آوردند كه ایشان نقل کرده كه مثلا اسم دوازده امام را برده، احتمال دارد اولاً تمام اين دو سه روایت سندا مشکل است چون جهات خاصی دارد وارد بحثش نمی شوم و ثانياً ممكن است كه اول واقفی نبوده بعد شده، حالا چیزی نیست، اول كه واقفی نبوده نقل کرده بعد خودش برگشته، به هر حال فعلا وارد اين بحث نمی شویم چون لكن خبیث بودنش را هم من فعلا نسبت نمی دهم چون شیخ منفردا در كتاب رجالش آورده، در يك مورد چون دو مورد هم متعرض ایشان شده و برقی هم در رجالش اسم ایشان را برده، نمی دانیم شیخ از كجا گرفته، حالا اين هم يك بحثی است كه جاهایی كه شیخ در رجال افراد دارد از كجا گرفته؟ مصدر ایشان از كجاست، اين را يك وقتی توضیح دادیم، الان ديگر نمی خواهم خیلی وارد بحث رجالی بشویم.

به هر حال در اين كه ایشان مصدري در اختيارش بوده كه ایشان واقفی خبیث است جای بحث نیست، بحث سر ارزیابی آن مصدر است.

علی ای حال اين روایت عبدالکريم ابن عمرو ختعمی كه ظاهراً هم احتمالاً عرب نبوده ولاء به ختعمی ها بوده چون اين هم یکی از نقاط محل خلافتش است، ایشان اين شخص كه به تعبیر نجاشی كان ثقة، ایشان دو مرتبه توثیقش کرده، ثقة، در وثاقتش ظاهراً بحثی نیست، يك نکته ای كه در اين جا هست و توش توجه نشده اين كه چرا اصحاب ما از قطعه اول روایت ایشان كلا اعراض كردند به عنوان روایت، بعد توضیح می دهم، و از قطعه دوم ایشان هم اعراض كردند إلا شیخ طوسی كه در كتاب تهذیب روایت ایشان را آورده، اين قطعه دومش، حالا اين چرا به طور طبیعی عده ای از علمای ما مثل صاحب مدارك گفتند اين ها چون واقفی هستند، عدل نیستند روایتشان را قبول نمی کنیم، فساد مذهبشان را دليل بر عدم عدالت چون عدل امامی باید باشد، اين مبحثی بود كه بعد از علامه مطرح شد كه اين افراد ولو صقات باشند اجلا باشند لكن چون انحراف مذهبی دارند روایتشان قبول نشود. ما يك توضیحی

عرض کردیم مثلاً مثل آقای خوئی چون بنایش بر وثاقت است ولو انحراف مذهب می گوید قبول می کنیم، یک توضیحی را ما عرض کردیم انحراف مذهب یک دفعه به خاطر، اولاً خبر ثقة یا خبر صحیح یا عدل یا فلان پیش ما ثابت نشده، ما اصولاً در این بحث به این زاویه ای که آقایان می گویند وارد نمی شویم، نکته اساسیش این است که اگر فرض هم بکنیم که ایشان کاملاً دقیق باشد و ثقة باشد و همه جهات ایشان جمع و جور باشد به استثنای انحراف مذهب، خب قطعاً یک مواردی از وثوق را ایجاد می کند به خصوص اگر نجاشی او را مرتین گفته باشد ثقة ثقة لکن چون یک مشکل دیگری آمد و آن انعقاد فقه شد یعنی تدریجاً واقعی ها برای خودشان یک فقه قرار دادند و طبعاً هم فقه آنها مثل همان فقه متعارف آن زمان ما فقه روائی بود، ماثور بود، طبیعتاً این طور بود یعنی استناد به عده ای از روایات کردند و فقه قرار دادند، آن چه که بعد ها شد توسط ائمه متاخر ما مثل حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت عسگری حتی بعضی هایش در توقیعات اصولاً روایات آن ها طرح شد یعنی اینی که کلینی یا صدوق نیاورده این نه این که نستجیر بالله فقط نظر شخصی خودشان باشد، این ها احتمالاً یک میراثی داشتند از ائمه متاخر که این جز میراث واقفیه است، این فقه واقعی است مثل این که ما الان می گوئیم دعائم الاسلام فقه اسماعیلی هاست، طبیعتاً این در کتب اصحاب ما رفض شد با این که دعائم الاسلام اصلاً از علمای اسماعیلی هیچی ندارد، دو سه مورد از خلیفه زمان خودش الامام المعز به اصطلاح دارد و إلا چیزی ندارد و روایت ما هم هست لکن چون یک فقه معینی بود این طرح شد، اصولاً اصحاب ما کتاب دعائم خود بخود، چون دعائم که اصولاً در زمان غیبت است یعنی در زمان غیبت اصلاً کلاً، غیبت صغری اول کار اسماعیلی هاست و غیبت کبری هم بقیه کار آن ها، علی ای حال دعائم که به خاطر اختلاف مذهبی طرد شد یعنی از مصادر ما خارج شد، و آثار فقهی واقفیه هم وقتی که اختصاص به خودشان دارد این به خاطر این که یک مکتب فکری بر آن ها تشکیل شد، این اصولاً طرح شد یعنی این اصولاً برداشته شد، و لکن در قرن پنجم مرحوم شیخ این ها را آورد و توجیه کرد مثلاً یک کاری بکند که روایت این ها طرح نشود، و إلا این ها طرح شد.

پرسش: همه روایاتش طرح نشد؟

آیت الله مددی: همه اش نه، یک مقدارش ماند.

پرسش: چرا یکیش طرح شد و بقیش طرح نشد؟

آیت الله مددی: جوابش این است که شاید ائمه علیهم السلام این را فرمودند.

این قسمت هم ذکر نشد، اگر ذکر شده بود ما دیگر این همه صحبت نمی کردیم، این قسمت هم ذکر نشد. مشکل کار این است لذا بعد ها آمدند گفتند که اگر قداما چیزی را قبول کردند مثلا شواهدی بوده که قبول کردند، به نظر من در این جور موارد که بر می گردد به اختلافات مذهبی شواهد بیشتر باید به خود امام برگردد نه به اختیار فقها، دیگر حالا من اجمالا عرض کردم چون آقایان گیر کردند که این حدیث را چکار بکنند، ببینید این حدیث را عرض کردم هر دو ذیل، حالا این جایش که مربوط به ذیلش بود، حالا چون متن کامل در کتاب سرائر آمده از کتاب سرائر متن کاملش را بخوانم، در کتاب سرائر این طور است: عن ابی عبدالله، همان عبدالکریم، البته این جا دارد قال حدثنی عبدالکریم، ظاهرا همان نوشته ایشان چون نجاشی و شیخ نوشتند له کتاب، اسم ندارد، این تعبیر له کتاب در عده زیادی از طرق چه در فهارس و چه در اسانید همین طریق بزنطی است، این جا هم حدثنی دارد، اصطلاحا عرض کردیم معنایش این است که ایشان آن چه را که از مشایخ شنیده بوده و قبول کرده نوشتار داشته، له کتاب یعنی نوشته ای داشته، نه کتاب مصطلح، آن وقت این را اجازه داده، این نوشتار را به مرحوم بزنطی، حدثنی مراد این است، عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا یک اصطلاحی دارند که اگر در مجلسی که ایشان این مطلب را نقل کرد یا فقط ایشان بوده یعنی فقط مرحوم بزنطی بوده تعبیر می کردند حدثنی، اگر جماعت دیگری هم بودند که ایشان نقل کرده می گفت حدثنا، فرق بین حدثنی و حدثنا، اگر کسان دیگری هم تحدیث ایشان را گوش کردند اصطلاحا حدثنا می گفتند، اگر تنها ایشان گوش کرده کسی نبوده حدثنی می گفتند، از تعبیر حدثنی غرض می خواهم این را بگویم که قدامای اصحاب ما هم کاغذ نبود مثل حالا، تمام الفاظ کلمه این که می گویم واو این جا هست آن جا نیست آن ها روی تمام این ها حساب می کردند و با یک دقت و ظرافت عجیبی تمام این مطالب را بررسی کردند

قال: حدثنی به عبد الکرم،

پرسش: استاد آن وقت مرتبه اش پایین تر از حدثنا است؟

آیت الله مددی: طبعا دیگر، چون فقط یک نفر شنیده، عادتاً این طور است، وقتی گفت حدثنا یعنی گروهی بودیم که ایشان برای ما خواند، البته این که فرق بین حدثنی و حدثنا این در کتب اهل سنت آمده، در درایة الحدیث آن ها آمده، آیا شیعه هم مقید بودند ظاهراً فکر نمی کنم شیعه یک کار خیلی غیر طبیعی بکنند، جماعتی باشند بعد بگویند حدثنی یا تنها باشد بگویند حدثنا، خیلی بعید است.

علی ای حال ظاهر حدثنی تحمیلی است که ایشان از عبدالکریم و عرض کردیم اصولاً واقعی ها و فطحی ها این ها اصولاً در کوفه ماندند، بعضی هایشان بغداد آمدند، اصولاً در کوفه ماندند، در قم که اصلاً نیامدند، ما در قم واقعی نداریم و فطحی هم در قم نداریم، از این مذاهب فاسده در قم، عامی داریم از اهل سنت مخصوصاً چون حکومت قم دست نمایندگان بوده که از ری می آمدند سنی بودند گاهی خود این ها مثلاً، مثلاً حاکم قم بوده خودش هم چون آن زمان متعارف بوده اهل حدیث بوده می آمده می گفته حدثنا فلان عن فلان، قمی ها می نوشتند، خود همین ریان ابن شیبب که این حدیث معروف را می خواند معلوم نیست شیعه باشد، ایشان دایی معتصم است یعنی دایی برادر مامون است، همراه مامون در خراسان بوده، در خراسان مطالبی را از حضرت رضا ادعا می کند شنیده، آمده قم و قمی ها هم از او نوشتند و إلا هیچ شواهدی در دست نداریم که ایشان شیعه باشد، علی ای حال و غلات هم داریم به معنای خاص خودش.

زیدی و اسماعیلی، کیسانی، ناووسی، فطحی و واقعی هیچ کدام از این مذاب فاسده ما در قم نداریم، در معلومات ما الان فعلاً این جوری است مخصوصاً واقعی ها و فطحی ها اصلاً اصولاً از کوفه کم بیرون آمدند، بغدادی هم در این ها کم داریم، اصلاً این مذهب واقفیه فرض کنید (مبهم ۴۲:۲۸) تا کربلا آمده بعد هم در کربلا، چون خواب دیده در کربلا فوت می کند، آمده در کربلا.

پرسش: کوفه شهر هزار چهره بوده

آیت الله مددی: چرا شهر مهمی بوده مخصوصاً در این زمان، در زمان امام صادق خیلی مهم است لکن به هر حال چون زمان امام صادق تقریباً اوائل کار خود سفاع که به خلافت رسید کوفه پایتختش بود، بعد چون بهش گفتند این کوفی ها خیلی وضع درست ندارند، با امیرالمومنین این کار را کردند، با امام حسن این طور، با امام حسین این طور، ایشان رفت شهر هاشمیه را بنا کرد منتقل به

هاشمیه شد، مامون هم بعد از ایشان بغداد رفت و از کوفه فاصله گرفت اما به هر حال کوفه یکی از شهرهای اساسی دنیای اسلام است. نمی شود انکار کرد البته اوج عظمت کوفه به خاطر آمدن امیرالمومنین و پایتخت دنیای اسلام شد و إلا به طور طبیعی پایتخت تا مدت ها مدینه بود، بعد از خود پیغمبر هم مدینه پایتخت بود که بعد کوفه شد.

قال و إذا بدأت این تقطیع شده،

بیسارک قبل یمینک، ومسحت رأسک ورجلیک، ثم استیقنت بعد أن بدأت بها

یقین پیدا کردی دست چپ

غسلت یسارک ثم مسحت رأسک ورجلیک

این قطعه اول است، گفتم دو قطعه دارد قطعه اولش این است، خلاصه اش این است که اگر شما ترتیب در غسل ید را به هم زدید مثلاً فرض کنید صورتتان را شستید دست چپ را اول شستید بعد دست راست بعد هم وضو را تمام کردید مسح سر و مسح پا کردید در این جا شما فقط دست چپ را بشور چون اول صورت را شستی بعد چپ، این چپ بی ارزش می شود، ساقط می شود، بعد راست را شستی بعد چپ را شستی، این چپ دوم هم بی ارزش می شود، پس چون راست را بعد شستی، یعنی ببخشید اول چپ را شستی این چپ بی ارزش می شود، بعد راست را شستی، بعد رفتی مسح سر، این راست به جای خودش است، آن دست چپی که اضافه شد آن زیادی است، پس شما بعد از این که این کار را کردید غسلت یسارک ثم مسحت رأسک ورجلیک، دست چپ را بشور چون دست چپ را جای خودش نشستی، دست چپ ما بین سر و دست راست شستی، آن دست چپ باطل است اما دست راست مشکل ندارد، یک دست چپ بشور بعد هم مسح سر و پا بکن، دقت کردید؟ این مفاد این روایت است. این بخش اول روایت، این بخش اول روایت کلاً بین اصحاب ما اعراض شده است، این بخش اول روایت کلاً اعراض شده، سرّ اعراض هم این است که در اعراضی که اصحاب کردند این جا فرض این می کنند که صورت را شسته، دست چپ را شسته، بعد دست راست را شسته بعد مسح کرده، امام می خواهد

بگویند آن دست چپیت باطل بوده، دست راست درست است پس دو مرتبه شروع کن دست چپ را بشور، فتوای اصحاب بر این است

که نه آن دست راستی هم باطل است،

پرسش: نص داریم

آیت الله مددی: برای آن هم نص دارند، اصحاب که حرف مفت نمی زنند، خیال می کنید که اصحاب ما قیاس می کنند؟ آن هم نص خاص دارد، تصریح دارد، در همین فرض تصریح دارد که اول دست را بشور بعد چپ، یعنی آن دست راستی هم که بعد از دست چپ است آن هم باطل است.

پرسش: اشتباه و نسیان خاص آن حال می شود

آیت الله مددی: آن هم خاص است، لا اله الا الله، حالا برایتان بخوانم قال علیه السلام در روایت ابی بصیر إن نسیت فغسلت ذراعیک قبل وجهک فاعد غسل وجهک فإن بدات بذراعک الا یسر قبل الايمن فاعد غسل الايمن، دست راست را هم برگردان، ثم اغسل الیسار، تصریح است، هیچ جای بحث ندارد.

باز روایت دیگر این است که، روایت حلبی، إذا نسی الرجل أن یغسل یمینه فغسل شماله و مسح راسه، آن البته آن یغسل یمینه، که یمین را نشسته نه این که جابجا باشد، این ها در صفحه ۴۰۰ و قبل از ۴۰۰ است، این قطعه اول روایت است، از روایات دیگر که در ما نحن فیه داریم که این متاخر از آن هاست در قرب الاسناد باسناده عن علی ابن جعفر راجع به این کتاب هم سابقاً صحبت هایی کردیم دیگر تکرار نکنیم، عن اخیه موسی ابن جعفر

قال: سألته عن رجل توضأ فغسل یساره قبل یمینه: کیف یصنع؟ قال: یعید الوضوء من حیث أخطأ، فیغسل یمینه ثم یساره ثم یمسح رأسه ورجلیه

روشن شد؟ در مورد خودش معارض است، فتوای اصحاب هم روی این رفته، اما کتاب نوادر بزنطی هم کتاب ساده ای نبوده، در نوادر بزنطی بوده که فقط چپ را بشورد، در این روایات در همان فرض بوده که نه چون اول صورت را شسته بعد دست چپ بعد

.....

دست راست، این دست راست هم باطل است، می خواهم بگویم این دست راست هم باطل است، دست چپش که باطل است آن که هیچ. در روایت بزنی آمده که نه، حالا روایت بزنی را هم ما مشکل داریم، نمی دانیم بزنی اصلا به این عمل کرده یا مجرد نقل است، در روایت عبدالکریم تصریح می کند به این که نه دست راستش درست است، چپ را اضافه کند و مسح را، اما در این روایت دارد که اگر مسح سر و پا کرد اول دست را بشورد یعنی غسل وجهش درست است، این دست راست شستن ملحق به غسل وجه می شود، بعد چپ را بشورد بعد هم مسح بکند.

پرسش: در هر دو صورت غسل وجه صحیح است؟

آیت الله مددی: آهان، در هر دو صورت غسل وجه است، بعبارة اخرى در باب غسل یمین و یسار مسبوقیت می خواهد اما در غسل وجه ملحقیت نمی خواهد، اصطلاحا این را می گویند مثل این که کسی نماز عصر را بخواند اشتباها قبل از ظهر، دقت بکنید! آن جا گفتند نماز عصر را دو مرتبه بخواند، ظهرش درست است عصر، این بحثی که کردند گفتند آیا در نماز عصر باید قبلش ظهر باشد اما در نماز ظهر بعدش عصر بودن لازم نیست. در نماز عصر یعنی مسبوق به نماز ظهر باشد اما نماز ظهر ملحق به نماز عصر باشد، مثلا نماز ظهر را خواند نماز صبحش قضا کرد بعد نماز صبحش را قضا کرد بعد نماز عصر را خواند درست است، ولو نماز ظهر را خواند بعدش بلافاصله عصر را نخواند اما چون عصر بعد از ظهر واقع شده این درست است، نه اصلا مسبوقیت و ملحقیت، در باب نماز ظهر شرطش نیست که ظهر وقتی صحیح است که بعدش عصر باشد، اما عصر وقتی صحیح است که قبلش ظهر باشد، یکی را مسبوقیت می گیرند و یکی را ملحقیت، در نماز عصر شرط هست که بعد از ظهر باشد، اما در نماز ظهر شرط نیست که قبل از، آن وقت از آن طرف هم این مطلب در قم وجود داشته، این کتاب نوادر، خیلی عجیب است واقعا هم چیز غریبی است، آن وقت دقت بکنید چقدر مرحوم، گفتم این روایت به عنوان روایت در قم نیامده، در همین کتاب جامع الاحادیث که دست من است صفحه ۳۹۷ در آن جا دارد این روایت را نقل می کند فَإِنْ غَسَلْتَ الذَّرَاعَ فَلَانَ وَ ... قبل راس، در آن جا دارد از کتاب فقیه هم آورده، از کافی هم آورده، یک روایت مفصلی است که بعد یک اشاره ای بهش می کنم، در آن جا و رُوی مرحوم صدوق بعد از آن، نظر داشته رحمه الله

فی حدیث آخر فی من بدء بغسل یساره قبل یمینه انه یعید علی یمینه ثم یعیده (علی یساره، این مثل همان حدیث علی ابن جعفر است

و قد روی انه یعید علی یساره

این حدیث نوادر است، از صدوق خیلی عجیب است

پرسش: هر دو را آورده؟

آیت الله مددی: هر دو را آورده،

پرسش: حالا آنی را که مقدم کرده

آیت الله مددی: آهان، شاید نظر صدوق این بوده که هر دو متکافو اند در قم، شاید هم قائل به تخییر بوده در این جا علی خلاف

القاعدة، پس ببینید صدوق چقدر دقیق است

و قد روی انه یعید علی یساره، اگر دقت بفرمایید هی می گویم به عنوان نوادر نیامده، اما با عنوان نقل در فقیه آمده، فتوایش آمده اما

نقل از نوادر احمد نیامده. دقت کردید؟ قطعاً تعارض است، اما چرا، البته ایشان نوشته در کتاب وافى این مطلب را هم از کتاب تهذیب

نقل کرده، اگر اشتباه در استنساخ نشده باشد فعلاً در تهذیب ما نیست، اگر صاحب وافى اشتباه نشده در تهذیب فعلى موجود نیست.

دقت کردید صدوق را؟ من چند دفعه عرض کردم گاهی یک کتابی در قم مشهور بوده به همان روی می فهمیدند مراد چیست، چون

این کتاب نوادر بزنطی در قم بوده مخصوصاً نسخه، مرحوم صدوق اکتفا کرده و قد روی

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین